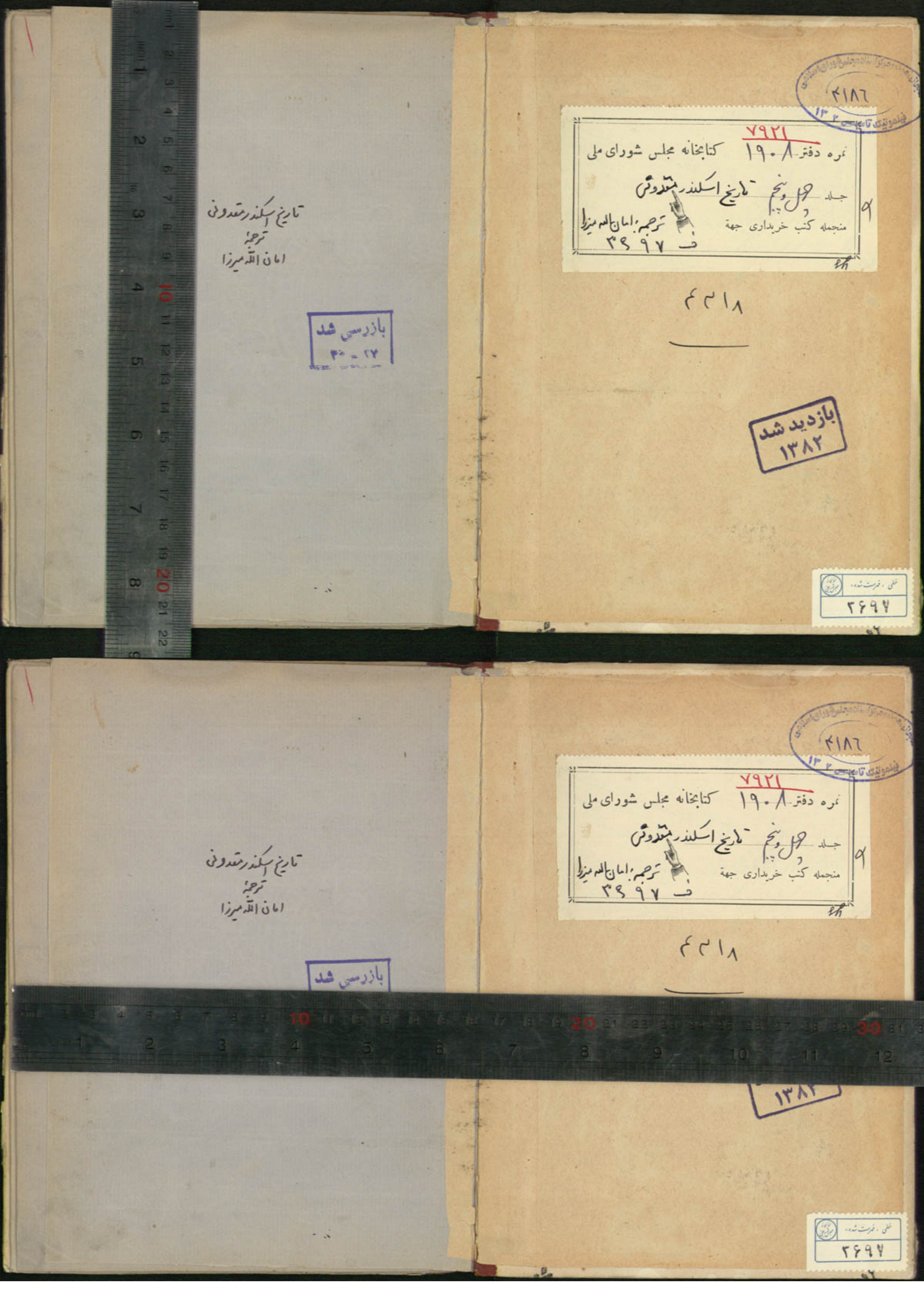


ترجمهٔ

امان الله میرزا از روسی



تاریخ اسکندر مقدونی
ترجمۀ
امان الله میرزا
بازرسی شد
۲۷ - ۴۰
۷۹۲۱
نمره دفتر ۱۹۰۸ کتابخانه مجلس شورای ملی
جلد چهل و پنجم تاریخ اسکندر مقدونی
منجمله کتب خریداری جهة ترجمه امان الله میرزا
ف ۳۶۹۷
۴۲۱۸
بازدید شد
۱۳۸۲
۴۱۸۶
خطی ـ فهرست شده
۳۶۹۷



مجملی از تاریخ اسکندر مقدونیه

در سمت شمال مملکت یونان قطعه ملکی از کوهستان واقع است که معروف به ماکدون و اهالی آن
مملکت مردمانی هستند بسیار سخت طبیعت و اصلا از نژاد اهالی یونان میباشند که ابتدا
از یونان بیرون آمده بعد از بسیاری نقاط مختلفه این دیار که به تمام ممالک دوردست ماکدون
پراکنده شده بودند در زبان و عادات و رسوم و اخلاق ایشان به عینه همان زبان و رسوم اهالی
یونان بوده

اول سلطانی که دولت سلطنت ماکدون را مقتدر و مشهور ساخت شخصی که در جدول
اقطار دنیا نام او جاری داده فیلیپ بود در سیصد و شصت یک سال پیش از میلاد مسیح

قبل از میلاد حضرت مسیح سلطنت نمود

فیلیپ را در زمان طفولیت طایفه ثبوس به رسم گروگان برده در آن دیار ایامی چند
منزل داده بودند و همانجا مشغول تربیت و علوم یونانی و بخصوصه علم جنگ شد و در اوایل
به سلطنت ماکدون رسید در تمام امورات سلطنت تغییر و تبدیل داده قشون ماکدون را فوج فوج
نمود و قشون بسیار در نظم آنها و اصلاحات نمود و قشون ماکدون مرکب بود از سواره
و دسته پیاده که دارای نیزه های بلند بسیار بلند بودند و بعضی از این نیزه ها از بیست پا
بلند ... بسیار ... این شخص با هوش و رشید بود و بواسطه عقل
و تدبیر کامل و کاردانی در جمع و ترتیب خود و سپاه جنگی ... تمام دشمنان
داخلی خود را برطرف نمود و بعضی از ممالک همسایه را مطیع و منقاد خود ساخت
همیشه اوقات مشغول جنگ بود و در این جنگها یک چشم و سینه و پهلو ...

او از زخم دشمن معیوب شده از کار افتاده بود ولی با وجود همه این صدمات از سختی همت
و رشادت خود را کم نه نموده چون تجربه وضع حالت اهالی یونان را از بدبختی ...
شناخته بود ابدا از این خیال فارغ نبود که به تدبیر تمام مملکت یونان را در تحت تسلط
و سلطنت خود در آورد ولی بعضی از مردمان با هوش یونان بخصوص ...
از خیالات همسایه مسلط ... که عاقبت جمهوری یونان در خطر
خواهد بود ... اول کسی ... به مقابل فیلیپ ایستادگی نمود ...
... که تفصیلش از این قرار است

در آن عصر ... طبقه ... از همه مردمان محترم ...
... از ابتدای جوانی خود ... که ... تمام مشغول
تحصیل ... کلامی ... روز و شب ... و ...

زن را ... میپسندید ... او را مسخر کرد ... با ...
... همراه ... فیلیپ ...
... که چند فرد شعر از یک ...
... قبول نمود چند فرد شعر از یک ... برای او ...
همینکه تمام نمود ... آن اشعار را با ... خوش و ...
برای ... که ... خواند ...
آنچه که او خوانده بود ... در صحرا و طرز ...
... مردم را پسند ... نموده بود

از آن تاریخ به بعد شروع نمود به تعلیم ... صحرا و طرز بیان و ...

اون ۱/۱

خلوت رفته در مقابل آینه وضع حرکت دهان و سایر اجزای بدن خود را تصحیح می‌نمود و در
نواحی دریا رفته بصوت تمام فریاد می‌نمود چون نفس خود را امری کرد و در برکوهسار
می‌رفت و در آنجا بنحو مسلسل دهان خود را از سنگ ریزه پر می‌نمود و سعی می‌نمود که
واضح و درست حرف بزند زحمات بسیاری که متحمل گردید بی‌ثمر نبود و از او ترقی
کاملی در سخن گفتن داد بقسمی که مجلس او تا آنکه هر مرتبه بجهة وعظ مملو از مردم
بقدریکه خوش و باطراوت سخن حرف زده منطبق طبع همه مردم و محل تصدیق
جمیع خلق گردید و بزودی چندی نگذشت که اول شخص در وعظ شد از
فهم و ادراک مخصوص که داشت خیالات ظلم انگیز فیلیپ را در حق مملکت
اصلیه یونان فهمیده و مردم را در این باب موعظه می‌نمود و از خطرها خبر
می‌رسانید و راه احتیاط را با تمامی نمود ولی مردم ملتفت نصایح او نشدند
تا نتیجه دیدند

و فیلیپ هم بتوسط زر و دولت هواخواهان بسیاری از همه قسم مردم از واعظ و
غیره بجهة خود تحصیل کرده که مردم را بر بابت مالکان تحریک می‌نمودند تا
مراقبی نیکو درگاه فیلیپ خیالات خیر در حق آنها دارد و یونانیان واسطه
جنگهائیکه در داخل یونان خود فراهم آورده بودند بر راه و چاره بر فیلیپ و از
که مداخله در امورات آنها نماید
در همین اوقات در یونان وسطی جنگی برپا شده که مردم تب جنگ مقدس
چونکه بعضی از ساکنین فوکیده قسمتی از اموال و زمین‌ها و املاک‌های دهکده متعلق بود
به معبد آپلن دلفی ضبط نموده و خزینه و سایر اموال معبد را بغارت برده بودند
یونانیان که در اطراف این معبد بودند اجتماع کرده به تحریک بعضی اشخاصیکه
رشوه خور فیلیپ بودند مجبور شده از فیلیپ کمک بخواهند که تلافی از ساکنین

خود بکشند و فیلیپ هم در کمال میل خواهش آنها را باتمام رسانیده
و اول کاریکه کرده بعضی از قلعه‌های محکم را که در راههای یونان وسطی
را بجهة سپاه خود گرفته در این وقت یونانیان ملتفت نصایح دمستن
شده آنگاه یکدله شده با اهالی شهر متحد اتفاق بر فیلیپ ایستادند
جنگ سختی در بهرات نزدیک کرونه شهر جزئی اتفاق افتاده از
سپاه یونانیان بیش از سپاه مقدونی بود ولی تجربه جنگ آنها کمتر و تحت ریاست
سرکرده‌های ناقابل و بیکاره بودند و باین جهة شکست فاحشی بر یونانیان وارد آمد
بعد از این جنگ ملک یونانیان نوع در تصرف سلطان مقدونی در آمد ولی
فیلیپ بسیار با احتیاط و بطور نرمی با یونانیان رفتار می‌نمود و خود را سلطان
نخوانده بلکه خود را حکم نمود که سرکرده سپاه یونانیان خطاب کنند و چون اهالی
یونان کمال

تحمل آن بودند که بعد از این سپاهی فراهم آورده بجانب مملکت ایران روند
که تلافی کشند لهذا فیلیپ خود را باین اسم خوانده که من هم میل می‌باشم
خواهم نمود ریاست این سپاه را بگردن خواهم گرفت فیلیپ در کمال
وقت ضعف داخله مملکت وسیع ایران را ملاحظه نموده بخیال آن شد
که بتوسط سپاه یونانیان مملکت ایران را هم در تصرف خود در آورد
و با مهمات عجله مصمم و آماده حرکت گردید ولی در این بین روزی یکی از
قراولان مخصوص که همیشه در اطراف او بودند و محافظ شخص او بودند
به تماشاخانه رفته در بین راه یکی از مقربین او او را بقتل رسانید
بعد از فیلیپ ولیعهد و جانشین او اسکندر بر تخت سلطنت تمام مملکت یونان
نشسته از تواریخ که می‌نویسند تولد او در آن شبی شد که گویا

احمقی که مقصودش اسمی تا قیامت در عالم باقی گذاردن و شهرت آفاق بود معبد
بزرگ و باشکوه دیانا را که در افسس واقع بود آتش زد و مایل بود نقشه یادگاری از آن
بزرگی که در عالم اتفاق افتاده است باشد

ارسطوی حکیم که یکی از حکمای آن عصر بود اسکندر را تعلیم و تربیت نموده و تقریبا
تمام علوم مکتسبه آن عصر یونانیان می دانستند باو تعلیم نمود از جانب حق تعالی
قابلیت و استعداد و حسن ظاهر و حسن خلق و رشادت و مردانگی و میل و محبت
با فخار بی حد باو مرحمت شده بود روزی جهت فیلیپ اسبی بهدیه آورده بود و هر
که هیچ کس را یارای سواری بر آن نبود اسکندر با دل و اجازه پدر خود
با همه نزدیک اسب رفته و به تندی برق بر آن نشسته و اسب او را
بر داشته بعجله که فورا از نظر پنهان گردید فیلیپ و همراهان او در اضطراب
افتاده

افتاده و از ترس از جان اسکندر می خواستند که اسب او را بهلاکت
رسانید در آن هنگامه مردم همه در گریه و زاری بودند از دور اسکندر
نمایان شد و لجام بر سر اسب زده و در کمال وقار نزد پدر آمد فیلیپ از شوق
پسر عزیز خود را در بغل زده سر و صورت او را بوسیده باو خطاب نمود
که ای فرزند سلطنت مقدونی برای تو کمست ممالک دیگر برای خود تحصیل کن
از آن تاریخ به بعد اسکندر بر همان اسب سواری میکرد و تمام
فتوحات نمایان را بر روی آن نمود و در جنگ هر جائیکه تمام
ممالک یونان را اسکندر در تصرف و تحت اقتدار خود در آورده آن زمان بر
همان اسب سوار بود

بعد از آنکه فیلیپ از این جهان بجهان دیگر شتافت یونانیان

فرصت غنیمت شمرده که خود را از قید اطاعت سلطان مقدونی خلاص
نمایند ولی اسکندر از تدابیر و عقل و رشادت فوق العاده که داشت
بزودی لشکر از قوت پدر خود تمام اغتشاشات در داخل مملکت یونان
بر پا شده بود فرو نشانیده ولی در این بین صدمه خیلی بزرگ بشهر تبوه
روی داد چرا که اهل این شهر از اطاعت سر پیچی یاغی شده و ترک مرز در مقابل اسکندر
ایستادگی نمودند همینکه اسکندر شهر را مسخر نمود حکم کرد که اهالی شهر را
گرفته باسیری و بندگی بفروشند و شهر را بکلی خراب و ویران کنند
تمام شهر را بغیر معبدها خراب و منهدم ساختند مگر قلعه قدیم خانه
که یکوقتی زمانی از آن متعلق بود به پیندار که یکی از شعرای مشهور
معروف و شهیر یونان بوده است

همینکه

همینکه بکلی از اغتشاش مملکت یونان آسوده خاطر گردیده بخیال انجام رسانیدن
خیالات پدر مرحوم خود افتاد که مقصودش لشکرکشی بجانب مملکت وسیع
ایران بود و این مملکت را نیز در حیطه تصرف خود درآورد چونکه
در کمال دقت ضعف اوضاع این مملکت را ملاحظه کرده و میدانست
که به کمک سپاه یونانی میتواند در این وقت خیال خود را بانجام
رساند

اسکندر با سی هزار نفر سپاه جرار با تجربه که تمام اهالی کار آزموده
جنگ دیده بریاست سرکردگانی که خود فیلیپ آنها را تربیت کرده بود
و در غالب جنگها با او بودند از قبیل پارمنیون و کلیتوس و بتولمی
وغیره بجانب مملکت ایران حرکت نمود

در این زمان در مملکت ایران دارای سیم سلطنت میکرد و این سلطان ابدا مانند اجداد
خود نرسید چنانکه گفته شد شخصی بود بسیار عاقل نیک نفس لیکن نتوانست ایران
را از سرنگونی نجات دهد

جنگ اولیکه مکدونیان با ایرانیان نمودند در غرب آسیای صغیر کنار رودخانه
گرانیک واقع گردید اگرچه در جنگ سپاه ایران لشکر بسیاری از مکادانی
بعضه بیشتر از اتباع سلطان ایران شده بود ولی با دلیری و پافشاری
زیادی سپاه ایران شکست خوردند که نزدیک بود اسکندر را از اسب سرنگون نمایند
و خود را از اسب نگاهدارند در این جنگ دو نفر ایرانی اسکندر را
دیده از زره و کلاه خود براق او و پرهای الوان سفیدی که بر کلاه خود او
بود او را شناخته یکی از آنها کلاه خود او را دو نیمه کرده دیگری دست

را بلند کرده که با شمشیر ضربتی دیگر بر فرق او زند که این بین کلیتس نام
که از سرکردگان معروف او بود رسیده و بچالاکی ضربت شمشیر
آن ایرانی را که دست را با قداره او قلم کرد اسکندر بعد از این تمام مملکت
آسیای صغیر را فتح نمود از آنجا بجانب شامات حرکت کرد سپاه دارا
در شامات دو مرتبه راه را بر ایرانیان گرفتند در این دفعه سپاه ایران
بیشتر از دفعه گذشته بود چنانکه شخص دارا در آن میدان روی داد و در این
دفعه نیز ایرانیان شکست فاحش خورده فرار اختیار نمودند و تمام اردو
و غنایم و حرم سلطان ایران و مادر و زن و اطفال او بچنگ مکدونیان
اسیر گردید اسکندر از آنجا نیز بجانب جنوب عزیمت نمود در این ملک
شهر تیر که از شهرهای دولت فنیقی در زمان پیش تسلیم نشده و این شهر

بنا شده بود بر روی جزیره که اطراف آب او را احاطه کرده بود
اسکندر فرمود جسر بسیار بزرگ ترتیب دادند و بواسطه این جسر
بلند کرده حمله بجانب شهر برده و شهر را فتح نمود

تمام یهودیان بمیل و رغبت تمام حلقه اطاعت و بندگی او را در گوش
کشیدند و مملکت مصر هم که مدتی گرفتار بار گران تعدی ایرانیان
بود از جان و دل تابع او گردید

در مملکت مصر در دهنه رود نیل که داخل بحر میشود شهری بنا نمود
که او را باسم خود اسکندریه نام نهاد و جمعیت بسیاری از هر جا
بانجا نقل و سکنی داده و این شهر بواسطه محل مناسبی که داشت
بزودی بهترین شهرهای تجارتی دنیا در بحر داخله گردید و تجارتی که تا آن

وقت اهالی فنیک در شهر و بندر فنیک و بندر تیری
می بردند از آن تاریخ به بعد ترک شهر تیر را گفته تمام کشتیهای خود را
به بندر اسکندریه وارد می کردند

چون از کارهای مصر فراغت حاصل گشت از آنجا مستقیم
بداخله مملکت ایران حرکت نمود همینکه از رودخانه فرات گذشت یک
بار دارا با سپاهی بسیار مقابل مکدونیان در آمد

از قراریکه می نویسند در این دفعه دارا بقدری جمع آوری
سپاه کرده بود که سپاه مکدونیان در جنب آن معدوم بنظر میآمد و فیلهای
مست جنگی بسیاری در پیش سپاه میکشیدند
مکدونیان از ملاحظه این همه سپاه متوهم و بیمناک شده سرکردگان

خدمت اسکندر عرض نمودند که ما را در استحکام زور بازوی سپاه ایشان
نیست بهتر آن است که هنگام شب شبیخون بر روی آنها بریم این سلطان
با مروت در جواب آنها فرمود که ما بدزدی نیامده ایم که شبیخون کنیم
بلکه شبیخون کار دزدان است و استدعای آنها را رد نمود
چون سپاه ایران در تحت نظام کاملی نبود و رشادت و دلاوری آنها
کم بود لهذا در این دفعه نیز شکست فاحش خوردند دارا که تاب پایداری نیاورد فرار کرد
نمود حاکم باکتریا بسوس که دارا را دیده بامید آنکه او را کشته خود سلطنت ایران را
تصاحب خواهد نمود فرمود او را بقتل رسانند
چند نفر از سرداران اسکندر که تعقیب دارا می‌نمودند در قافله دارا را
در خون خود غوطه میزد رسیده دارا را شناخته تماشا دیدند
دارا از اینها

از اینها آب خواست یکی از آنها کلاه خود خود را پر از آب کرده
بدو داد دارا با وی گفت که اگر چه من در این وقت چیزی ندارم
که در عوض احسان تو بتو انعام کنم ولی اسکندر از جانب من ترا
انعام و اکرام خواهد نمود و در همان حالت اظهار تشکر و همچنین
بسیاری از اسکندر نمود در عوض نیکی که زن و مادر و اطفال او را
که باسیری گرفته بود با آنها بوضع خوشی و شایسته رفتار کرده بود و در
همان جا جان از شاخسار بدن بعالم دیگر پرواز نمود
وقتیکه اسکندر بآن محل رسید و دارا را مرده دید از حوادث
دگرگون گریه از رقت طبیعی خارج شده لهذا از آنکه پوشش دارا
تعزیه داری بزرگی جهت دشمن خود برپا نمود و با احترامات سلطنتی

او را بخاک سپرده و بعد از تعقیب قاتلین دارا فرستاده در عقب او را
پیدا کرده بقصاص رسانیدند اسکندر پس از آنکه از عقب دارا فارغ
گردید از آنجا حرکت نموده تمام ممالک ایران را در حیطه تصرف در آورد
و در حالی عبور از نهرها و رودهای مختلفه هیچگونه تعدی و صدمه به اهالی
آنجا از سپاه او وارد نمی آمد چنانچه رسم آن بود که از هر شهر
یا از هر مملکت که سلاطین وحشی آسیا عبور میکردند اهالی آنجا را [illegible]
دشمن غارت و خانه خراب می نمودند ولی اسکندر بر خلاف آن
سلاطین در اغلب جاها شهرهای با شکوه بنام خود و از سپاه یونانیان
ساخلو در آنجا قرار میداد و قانون و نظام کامل آن شهر را تمام
کرده از آنجا می گذشت و بهمین جهت مردم آن ملک کم کم تربیت
علوم و صنایع

و صنایع یونانی در تمام ایران منتشر گردید
صعوبات در حالت عبور کردن از دریاها و بیابانهای ماسه زار بی آب
و علف و گذشتن از کوههای مرتفع و دره های پست لشکر یونانی
را خسته کرده چندین دفعه در مقابل سلطان خود ایستاده که
از آنجا بوطن خود مراجعت نمایند ولی چون خیالات فاسد
اسکندر را نقطه محدود کرده بودند و باین خیال بود که
تمام آبادی روی زمین را تسخیر نماید و تمام را به یکدیگر منتظم کرده
یک مملکت ترتیب دهد لهذا در هر دفعه که سپاه او برآ
میشوریدند او بزبان خوش از روی عقل و تدبیر با آنها نوید امید
واری در حالت وعده های بزرگ داده راه عبور طی مینمود

باوجود همه این بزرگواری اسکندر غلب مردمان از روی راستی
و حقیقت ازو راضی اسکندر چونکه در شهر پرسپلیس که رسید در عوض
زحمات و صدمات راه باسم انعام سپاه خود حکم نمود که شهر را غارت
کنند علاوه بر آن در شب دیگر بعد از این واقعه غارت در میان مجلسی که
اسکندر با یکی از هم جوانهای خود در عمارت سلطنتی با شکوه شهر پرسپلیس
مشغول عیش بود همینکه سرش از باده گرم گردید مجابه او داستان
داستان غارت و خرابی ایرانیان را در یونان و سوزانیدن
معابد معروف یونان را بخاطر اسکندر آورده وادار بجبر ایران
داشت که جهة تلافی حکم دهد شهر را آتش زنند اسکندر هم که
گرم مستی باده بود گفته آن زن عمل نمود و حکم سوزانیدن شهر داد

بعد از

بعد از آنکه از تسخیر و رتق و فتق ممالک ایران آسوده خاطر شد
عزم سفر بجانب مملکت هندوستان نمود همینکه داخل هندوستان
گردید بعضی از طوایف آنجا بدون هیچ گونه زد و خوردی حلقه بندگی
و اطاعت اسکندر را بگوش کشیده تسلیم شدند و برخی طوایف
جنگ دیگر بسیار دلیرانه در مقابل او کردند از آنجمله پور که یکی از سلاطین
بزرگ هندوستان بود با سپاه جنگی بسیاری راه را بر اسکندر
گرفته و عاقبت بعد از جنگهای خونریز چندی شکست فاحش خورد
و بدست سپاه اسکندر اسیر گردید و اسکندر او را بخشیده و مع از ممالک
غیر خود قرار داد

همینکه از تسخیر تمام ممالک پنجاب آسوده گردید اسکندر بخیال آن بود

از آنجا هم حرکت کند و پیشتر رود یعنی به مملکت گنگ را نیز مسخر نماید لیکن لشکر
او بقدری از صدمات و زحمات این مدت سفر طولانی خسته گردیده بودند که از
همراهی کردن با او مضایقه نموده و در این دفعه بقسمی سخت مقاومت نمودند و سر از خط
ایستادگی نمودند که هیچ چیز نه تغییر و نه دلداری و نصیحت و نه امیدواری
به غنایم و ثروت نتوانست اظهار راضی بسفر نماید ناگزیر اسکندر مجبور شده از آنجا بوطن
برگردد

محض یادگاری و نشانی سرحد مملکتی که مسخر کرده بود امر نمود در آنجا
بیست عدد منارهای بزرگ که هرکدام به بزرگی برجی بود بر پا نمودند
و بعد از ترتیب آنها حکم ساختن کشتی های بزرگ نمود همینکه کشتی ها تمام گردید
در روی رودخانه سند از آنجا با تمام سپاه خود در آنها نشسته

از آنجا حرکت

از آنجا حرکت کرده تا دهنه رودخانه آمد در آنجا نصف سپاه خود را
از راه دریا بجانب دهنه فرات روانه کرد که از آنجا به مملکت بابل
مراجعت نمایند و خود با نصف دیگر از راه خشکی از بیابانهای بلوچ
آباد ایالات جنوبی ایران مراجعت نمود این سفر بسیار سخت بر اسکندر
گذشت حرارت هوا و تشنگی و گرسنگی نصف بیشتر سپاه او را در این بیابانها
تلف نمود

اسکندر در تمام این زحمات چه در گرسنگی و چه در تشنگی خود را با سپاه
خود شریک میکرد و همه وقت در این سفر پیش حرکت میکرد مردم
چون سلطان خود را با آن حالت ملاحظه میکردند اندک گرسنگی و تشنگی
خود را فراموش کرده در کمال صلابت با وی بسر بردند

روزی در بین راه دچار بارانی سختی شدند تمام سپاه غرق باد در ابر
از قضا چند نفر بار آب کمان الوان کیفی پیدا کرده در کلاه خود ریخته
جهت سلطان خود آورد و به اسکندر آب را گرفته بر بدن ریخت که
مبادا من بنوشم در صورتیکه سپاه من از تشنگی هلاک میشوند بر آن قسم
حرکات جهد سپاه خسته را از نو قوه و توانائی میداد
اسکندر بالاخره خود را شهر واولیق قرار داد و بجوابی مشغول ترتیب
نظم و امنیت مملکت وسیع خود گردید راههای بسیار درست کرده نهرهای
بی حد جهت بردن آب با ماکن مملکه حفر نمود شهرهای بسیار خوب و بنادر
چندی بنا نمود بعضی را کوشش بسیار نمود که ایرانیان را با یونانیان
نزدیک و آشنا نماید تا بر عادت سلاطین که ازمیان برطرف شود

زیاد

برطرف شد لباس خود را از وضع طلائی ایران کرده و مانند
سلاطین ایران جهة خود دسته پاسبان و قراولان مخصوص قرار داد
و اسباب جلال و تجمل بسیار بهمان قسمیکه سلاطین ایران داشته اند جهت
خود ترتیب داده بسیاری از یونانیان جوانی را از ایرانیان زن داد
و خود هم دختر دارا را بزنی گرفته ولی یونانیان میخواستند که بر ایرانیان
سروری داشته باشند و خود فاتح ایشان میدانستند باین جهه بسیار
دلتنگ و افسرده بودند از اینکه اسکندر آنها را با ایرانیان مساوی
میکند و اعتبار آنها اعتباری نمیدهد همیشه اوقات از این باب ناراضی
و نالان بوده عاقبت بعضی واسطه اسکندر را متغیر کرده و او هم
شروع نمود به تنبیه کردن آنها ولی بسیار افسوس از اینکه اسکندر کم کم

کم کم بوضع سلوک و حالت سلاطین مشرق را پیش نهاد خود کرده
دلکش بحرف بعضی از متملقین ظلم از پیش میکرد و مردم را سیاست
و تنبیه می‌نمود
حکایت میکنند که روزی در مجلس ضیافت و مهمانی کلیت که
یکی از سرکرده‌های معروف او بود و یک مرتبه سابق جان اسکندر را
از مرگ رهانیده بود از باده ناب سرمست گردیده شروع نمود به تعریف
و تمجید کردن از فیلیپ پدر اسکندر بقسمیکه غیرت او را به اسکندر
ترجیح داده اسکندر را از حالت طبیعی خارج کرده در همان حالت
تغیر با دست خود او را بقتل رسانیده و بعد از آنکه او را کشته خود را بخاطر
آورد که از همانی را که بواسطه او از مرگ نجات یافته بود مرتبه پشیمان

روز

روز متصل مشغول گریه و زاری بود
ایضا دفعه دیگر حکم بقتل سرکرده معروف دیگر خود پارمنیان داده
زیرا که در حق او گمان برده که بعضی خیالات فاسد درباره او دارد
در همان اوقات احوالات اسکندر از شرب شراب بالمره از وضع دیگر
شده مزاج معتدل او ضعف پیدا کرده و در این بین تب در شهر بابل او را
گرفته آنکه مهمانی شبانه محبت را نیز با داشتن تب قبول کرده
بهمان واسطه ناخوشی او شدت کرده و جهت ضعف و نقص و فرط مرض ضعف
بقدری بیت کرده بیات خارج نمود ده هزار رأس حیوانات
محض خاطر او قربانی نمودند ولی مثواب و هوای ناخوش شهر بابل

روز بروز ضعیف و ناتوانی اسکندر افزود و عاقبت او را در سن

سی و سه سالگی بعالم دیگر روانه نمود مدت سلطنتش قریب سیزده سال بود و در این

مدت قلیل بقدری فتوحات در ممالک بزرگ نمود که در واقع شایسته

لقب عظیم (کبیر) گردید

بعد از فوت اسکندر اطفال صغیر چندی و یک برادر کم عقل از او ماند

از قراری که حکایت می کنند در حالت نزع بعضی از اسکندر سؤال نمودند

که سلطنت را به که واگذار میکنی در جواب فرمود که بعاقل و صدیق

ترین مردم هر که میخواهد باشد

دولت مالکدن با دولت اسکندر چون مرکب از طوائف مختلفه

بود بعد از فوت او مرکزیت نشده سرکرده گان اسکندر ممالک او را مابین خود

تقسیم

تقسیم نمودند بطولمی مصر را برداشت و سلوکس آسیای صغیر را و آنتی پاتر

مالکدن را و همچنین هر یک از امرا مملکتی را متصرف شده تا مدتی نمودند و حکمرانی

تمام این ممالک ترتیب معینی در قرار نگردید و لیکن چندی نگذشت که سلسله

اولاد و اعقاب او از لشکر دیگر در همین جهت جنگهای داخله بسیار با هم از نهایت

اینکه بیش از سیصد سال امتداد پیدا کرد و در این اوقات

جنگ این ممالک چندین دفعه از دست بدست گردیده دیگر رفته

داخل الامر دولت وسیع اسکندری که معروف بود بدولت مالکدن از قرار

تفصیل ذیل قسمت گردید

اولا دولت مالکدن و یونان بعد از مرگ اسکندر یونانیان بکمال اشتیاق

شنیده که خود را از تحت ریاست و تسلط سلاطین مالکدن آزاد نمایند

بعد از اینکه مدتی از همراهی آنها بسیاری و بعضی را عطا نمودند برای یا بعد

سرکرده گان اسکندر با سپاهی از مالکدن با مقابله بعضی از سرداران یونانی

را از جنگ آورده بر هوی رفتن لرانس را نموده و حکم نمود که بعضی از

آزمنه بعضی برسانند و بعضی از آنها فرار کرده بیکی از جزایر کوچک همسایه

رفته پنهان گردید سربازان در آنجا بعضی از او تقاضا کردند که حربه رسیدند

و بعضی محض اینکه خود را بجنگ اظهار نمایند زهری که با خود داشت

خورد و از این عالم بعالم دیگر شتافت

بعد از تغییر و تبدیلی بسیاری که در سلطنت مالکدن اتفاق افتاد عاقبت

سلطنت را طایفه متصرف گردید و در پی پای بسیار

از ممالک یونان بتدریج از حوزه دولت مالکدن خارج گردید و چندی

که گذشت این دولت بدو تیره قسمت شد اول تیره شهرهای آخیا

که در سمت شمال یونان در واقع بود دوم تیره ایتل که در طرف مغرب

یونان وسطی بود

تیره آخری رفته رفته قدرت و توانائی تامی پیدا کرده مخصوصا

در زمان سرکرده معروف آرادِ این قسمت بر تمام قطعات

و ممالک یونان اختیارات پیدا کرده بعد از آرادِ فیلیپس مملکت

اختیارات را به تصرف خود

در یکی از جنگهای با همسایه فیلیپس در دست دشمن گرفتار گردید و باد

زهر خورد رسید فردا این شخص را اسلحه اخیر مملکت یونان میخواندند

از آن تاریخ به بعد رفته رفته یونان یکجا در تصرف اهل روم آمد

تا بنیاد دولت مصر بعد از فوت اسکندر در این مملکت طایفه

بطلمیوس که یکی از سرکردگان معروف نامی اسکندر بود سلطنت نمود
در زمان سلطنت شخصی خود بطلمیوس مملکت مصر را از همه حیثیت از جهت آبادانی
مملکت و ترتیب و تجارت ترقیات کامل نمود این شخص پایتخت خود
شهر اسکندریه را اختیار داد چندی نگذشت که این شهر مانند پایتخت
تمام روی زمین گردید که از تمام نقاط آبادی کره ارض جهت تجارت
و صنعت و علوم در آنجا جمع می شدند قسمی که اعتبار و ثروت شهر آتن
پایتخت یونان را نابود نمود یکی از بناهای معروف این شهر مناره
فانوس بحری فاروس است که بر روی تخته سنگی که در جلوی بندر
اسکندریه ساخته شده بود و [illegible] و شبیه اهرام معروف ساخته شده
بود و قطر آن کمتر از قطر اهرام مصر نبایستی
واکثر

واکثر شب بر روی آن شعله آتش می افروختند که کشتیها که در دریا
حرکت می کنند بجانب آن شعله می آیند
از تمام ممالک یونان مردمان عالم شعرا و مصنفین و نقاشان
با صنعت به اسکندریه می آمدند و از سلاطین مصر مواجب و مستمری های
گزاف دریافت میکردند   در عهد این سلسله سلاطین مصر کتابخانه
بسیار معتبری در مملکت مصر فراهم آمد که همه قسم کتابهای خطی از مصنفات
مصنفین معروف یونان وغیره در آنجا موجود بود و همه وقت بقدر
چند صد نفر نویسنده در این کار علی الاتصال مشغول نوشتن بودند
و عده کتب خطی بزرگ که در آنجا نوشته شد بهفتصد هزار جلد رسید
تمام دیگران این کتب و کتاب و شاگردان و محرران را جمیعاً مزد ماهانه داده

